

مطالبات و موانع شکل‌گیری جنبش زنان ایران

(چاپ شده در تلاش، هامبورگ، دسامبر 2000 و نیمروز، لندن، نوامبر 2000)

نیلوفر بیضایی

صحبت کردن از ستمهایی که در طول تاریخ جهان بر زنان رفته است، برشمردن بیعدالتیها و نگاههای تحقیر آمیز به زن بعنوان جنس درجه دو و در نتیجه مفعول بی‌فید و شرط، ضرورتی است که تا زمانیکه این نگاه بر جوامع حاکم است باید نقد شود، در مورد آن صحبت شود و همواره از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گیرد.

من اما در این مطلب از این پیش فرض حرکت می‌کنم که در این جمع توافق نظر بر سر اینکه زنان مورد بی‌عدالتیهای آشکار قرار گرفته و می‌گیرند و همچنین در این مورد که این بیعدالتی می‌بایست پایان گیرد و زنان به حقوق حقه‌ی خود دست یابند، وجود دارد. بهمین دلیل تلاش خواهم کرد تا با در نظر گرفتن خواسته‌های عاجل و همچنین درازمدت جنبش زنان، خطرانی را که این جنبش و همچنین جنبش آزادیخواهانه‌ی مردم ایران را که جنبش زنان بخش مهمی از آن را تشکیل می‌دهد تهدید می‌کنند، برشمردم و نقطه نظر خودم را در این مورد کمی باز کنم.

مبارزات زنان ایران در عرصه‌ی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود را برجسته می‌سازد. زنان در مقابله با فرهنگی که آنها را یا موجوداتی کم ارزش می‌داند و یا به آنها بعنوان وسیله‌ی ارضاء نیازهای جنسی و شیء نگاه می‌کند، می‌بایست حساسیت نشان دهند، ریشه‌های عقب مانده‌ی چنین فرهنگی را یادآور شوند و هر روز خود با شکلهای مختلف این نگرش ضد زن درگیر سازند. مبارزه با نگرش ضد زن حاکم بر جامعه‌ی مان، مبارزه‌ی مادام‌العمر، دراز مدت و گاه نا امید کننده بنظر می‌رسد. در عین حال بخش عظیمی از پتانسیل مبارزاتی زنان برای طرح خواسته‌هایشان، تنها بصورت تشکل یافته می‌تواند به نتیجه برسد. از آنجا که در جامعه‌ی ما سیاست در تمام بخشهای زندگی خصوصی و اجتماعی و همچنین تعیین خصیصه‌های فرهنگی و زبانی انسانها و بویژه زنان مداخله می‌کند و با استفاده از زور قانونی شده، برای چگونگی بودن آنها تعیین تکلیف کرده است، اگر مبارزات زنان بخواهد صرفاً در محدوده‌های بسته حرکت کند، نمی‌تواند به یک جنبش همگانی تبدیل شود. فرهنگ سرزمین ما، تا ریشه تحت تسلط اسلام شیعه قرار داشته و دارد. با این وجود تجربه زنان اروپا نشان داده که مذاهب دیگر نیز تا زمانیکه نقش تعیین کننده در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی داشته باشند، در وهله‌ی اول در سلب حقوق انسانی از زنان نقش داشته و دارند. از آنجا که از دیدگاه مذهب، خدا در ورائی تمام هستی قرار دارد و قرار است ما را بنا بر اعمالمان در دنیای "فانی" در جهان پس از مرگ مجازات کند یا به ما پاداش دهد، مذاهب حتی در لیبرالترین تفسیرهایی که از آنها بدست آید، نوعی هیرارشی و اتوریته را به ما یادآور می‌شوند که بر زندگی ما تسلط دارد. اتوریته انسانیهای مطیع می‌طلبند و مگر وظیفه‌ی یک مسلمان اطاعت از فرامین خدا و گردن نهادن به اراده‌ی او چیز دیگری می‌تواند باشد.

در فرهنگ اسلامی زن و مرد مسلمان هر یک دارای وظایفی هستند. اگر خانواده را هر می‌در نظر بگیریم، مرد در راس آن قرار دارد و زن و فرزندان موظف به اطاعت از او هستند. با رسیدن فرزندان به سن بلوغ در این هرم تغییراتی ایجاد می‌شود، بدین معنا که فرزندان پسر در غیبت پدر در راس این هرم قرار می‌گیرند و فرزندان دختر و مادر از آنها نیز اطاعت می‌کنند. با اینهمه اگر پدر بدلیلی فرزندش را بکشد، مجازات نخواهد شد و تنها در صورت شکایت مادر، به پرداخت دیه محکوم می‌شود. حق حضانت فرزندان در صورت جدایی با پدر و پس از مرگ پدر با خانواده‌ی پدر خواهد بود و مادر هیچ حق قانونی در مورد فرزندانش نخواهد داشت.

در فرهنگ اسلامی، خانواده مدل کوچکی از یک مدل عمومی تر زندگی است که سوگیری جمعی آن بر نگرش خداسالار مبتنی است. خدا در راس عالم هستی قرار دارد و نماینده‌ی زمینیش را شاید بتوان مرد در خانواده دانست. در فرهنگ اسلامی زن حق انتخاب ندارد و وظیفه‌ی اصلی اش تربیت فرزند و پرداختن به امور خانه است. زن حق معاشرت با مرد غریبه ندارد، مرد حق دارد چندین زن داشته باشد، دختر را می‌توان از سن 9 سالگی شوهر داد... ممکن است ادعا شود که اینها که من می‌گویم تفسیر من از فرهنگ اسلامی است و با اسلام واقعی نسبتی ندارد. ممکن است ادعا شود که اسلام باید بر زمان خود منطبق شود و این تعریفی که من می‌دهم، تعریفی است که راست گرایان از اسلام دارند، بگذارید بگویند، بگذارید هر کس بنا بر اندیشه اش آنچه می‌خواهد بگوید. ولی آنچه من می‌گویم، درست یا نادرست، واقعیت حاکم بر کشورم است که 22 سال است که دیگر تنها در این و یا آن خانواده‌ی سنتی عمل نمی‌شود، بلکه حکم قانونی دارد، حکم قضایی است. با اینهمه زنان ما قرنهایست که تحت ستم قرار دارند، چرا که در جامعه‌ی خداسالار، خداوند نمایندگانی بر روی زمین دارد، که می‌توانند شاه باشند یا روحانی، ملی‌گرا باشند یا هر چیز دیگر. اصل تفکر یکی ست. بزرگترین جرم اما متوجه حکومتی است که به این طرز تفکر شکل قانونی می‌دهد و از این طریق راه را بر جنایت و کشتار زنان، زندانی کردن آنها در خانه، تجاوز به کودک و بسیاری اعمال قرون وسطایی دیگر باز می‌گذارد، یعنی حکومت اسلامی ایران. عمق فاجعه چنان است که اینکه مجلس باصطلاح اصلاح گرای امروز طرح بقولخودش مترقی اش را به مجلس می‌دهد تا سن ازدواج برای دختران از 9 سال به 13 سال ارتقاء پیدا کند، من آن را یک پیشرفت ارزیابی نمی‌کنم و نمی‌توانم

آن را به مثابه تلاشی برای انطباق اسلام با زمان خودش ببینم. کودک، کودک است، چه 9 ساله و چه 13 ساله. چه کسی پاسخگوی صدمات روحی، جسمی و روانی که بردخترکان و بر زنان سرزمین من وارد شده و می‌شود، خواهد بود... که کودکي شان از آنها ربوده شده، که هرگز توانایی برقرار کردن یک رابطه‌ی جنسی سالم با جنس مخالف خود نخواهند داشت، که شخصیتشان، بدنشان، بودندشان

اینچنین بی ارزش انگاشته شده است، که می‌توان با پشتوانه‌ی قانون هر چه خواست با آن انجام داد.

زنان ایران در اثر ستمهای مکرر که در طول تاریخ بر آنها وارد شده و فجیع تربیت شکل آن خود را در قرن بیستم پس از استقرار حکومت اسلامی نمایان ساخت ، بدین نتیجه رسیدند که اگر صدایشان به اعتراض بلند نشود ، هیچ تغییری بوجود نخواهد آمد . بسیاری از آنها اکنون می دانند که ناچارند هر روز در خانه ، در مدرسه ، در محل کار و خلاصه در تمامی سطوح اجتماعی به نابرابری اعتراض کنند و سالهاست که می دانند اعتراض تنها زمانی موثر خواهد بود که سازمان یافته باشد و با برنامه انجام شود . در ایران بدلیلی که در بالا بدانها اشاره شد ، جنبش زنان نمی تواند تنها در حد یک جنبش اجتماعی که گاه گاه اعتراضی به ستمی می کند ، باقی بماند . جنبش زنان بخش مهمی از جنبش سیاسی ایران خواهد بود ، چرا که از هر راهی که برود با موانع جدی از سوی قدرت سیاسی حاکم روبروست . در جایی که مبارزین برای حقوق زن ، از وحشت عواقب سیاسی از بزبان آوردن واژه ی فمینیسم هراس دارند ، مبارزه ی تک نفره و محفلی راه به جایی نمی تواند برد . مقوله ی آزادی و برابری برای زنان ، با هر نوع تفکر قبیله ای و یکسان پندارانه در تناقض قرار دارد . هر چند که جنبش زنان در چارچوب مرزهای ایران شکل گرفته و عرصه ی اصلی این جنبش همواره محدوده ی جغرافیایی ایران خواهد بود اما با اینهمه تاثیر جنبش بین المللی زنان را بر شکل گیری این جنبش نمی توان نادیده گرفت .

زنان ایران مانند همه ی زنان همواره تحت ستم و آزار قرار داشته اند و در عین حال به اشکال گوناگون در مقابل این ستم مقاومت کرده اند . اما رسیدن به این مهم که برای همگانی کردن این مقاومت و نتیجه گرفتن از آن ، مبارزات زنان می بایست به یک خود آگاهی دست یابد و متشکل شود ، یکی از دستاوردهای تجربه های جهانی زنان در مبارزه با ستم جنسی بوده و هست که نزدیک به یک قرن است با وجود فشارهای سیاسی و اجتماعی هر چند با وقفه ، اما ادامه دارد .

درست است که حکومت اسلامی با تمام تلاشی که در این بیست و دو سال با استفاده از ابزار قدرت در محدود کردن و کنترل حضور اجتماعی زنان انجام داد ، موفق به متوقف کردن مقاومتی زنان نشد . درست است که بسیاری از زنان در مقابله با اهداف و قوانین ضد زن این حکومت نهایت تلاش خود را کرده اند تا از این حداقل امکانات ، حد اکثر استفاده را بکنند . اما این مقاومتها امکان ابراز خود را در شکل مبارزه ی متشکل ، نیافته اند . یعنی در ایران در حال حاضر حتی فکر کردن به وجود تشکلهای مستقل زنان نیز می تواند عواقب ناخوشایندی را برای آنها بوجود آورد . حکومت اسلامی چندین سال است که از یکسو متوجه امکان انفجار در جامعه ی ایران شده است و از سوی دیگر برای جلوگیری از همگانی شدن اعتراضات مردم به بیعدالتیهای اجتماعی و سیاسی و همچنین فشارهای اقتصادی ، تلاشی را برای ساختن یک تصویر دروغین از خود آغاز کرده است تا راه را بر مبارزات واقعی مردم که دیگر چارچوبهای حکومتی را بر نمی تابد ، ببندد . آنچه به مسایل زنان بر می گردد ، وجود تشکیلات رسمی و نیمه رسمی چون دفتر امور زنان وابسته به ریاست جمهوری ، دفتر همبستگی زنان و جمعیت زنان جمهوری اسلامی ابزاری هستند تا راه را بر ایجاد تشکلهای مستقل زنان ببندند . مهمترین بانی این تلاش که خود را ادامه دهنده ی راه خمینی میداند ، جریان موسوم به دوم خرداد است که از انجمن های اسلامی ، جبهه ی مشارکت اسلامی و طیفهای دیگر ی تشکیل شده است که از یکسو بالقوه خودی محسوب می شود و از سوی دیگر در دعوی قدرت با جناح دیگر از امتیازات مطبوعاتی در جلب حمایت توده ها برخوردار است . این جریان که بسیاری از پایه گذاران آن در مقامهای دولتی بوده اند و بدنبال یک جنگ قدرت از مقامهای دولتی کنار گذاشته شده است ، در حین اینکه به چارچوب حکومتی بنام جمهوری اسلامی و قانون اساسی این حکومت معتقد است ، قصد در جا انداختن این نظریه دارد که جمهوری اسلامی می تواند و می باید که دمکراتیزه شود و با استفاده از واژگان دهان پرکنی چون حقوق شهروندی و جامعه ی مدنی قصد در اصلاح قوانین موجود دارد منتها اینان نه تنها تعریف مشخصی از دمکراسی مورد نظر خود نمی دهند ، بلکه دچار تناقضهای آشکار در استفاده ی خود از فرهنگ و واژگان سیاسی دارند . آنها از یکسو بر اعتقادشان به قانون اساسی جمهوری اسلامی تاکید می ورزند و از سوی دیگر گاه از جدایی دین از دولت حرف می زنند و باز چارچوب اصلی جمهوری اسلامی را که از تلفیق جمهوریت و اسلامیت تشکیل شده است ، تایید می کنند . آنها برای گریز از پرداختن به تناقضهای آشکار عقیدتی شان ، تلاش می کنند تا جهت مبارزاتی مردم را بسوی مهره ها و افراد متوجه کنند و این مهره ها را بزیبر علامت سوال می برند تا خود مورد سوال قرار نگیرند . آنها قهرمانهای خود را ساخته اند تا آنها را جایگزین این مهره ها کنند . آنها خود را قیم مردم می دانند و در پس این نقش صدای جنبش لائیک در حال شکل گیری را در گلو خفه کرده اند .

آنچه به مسئله ی زنان مربوط می شود ، آنها با تکیه بر تحلیلهای نظرپردازان خود که یکی از مهمترین آنها عبد الکریم سروش است و همچنین محسن سعید زاده ، ناهید مطیع مقوله ی نسبی گرایی فرهنگی را مطرح می کنند . این نظریه در سالهای اخیر توسط تعدادی از ایرانیان مقیم خارج از کشور که طرفدار نسبی گرایی فرهنگی هستند نیز در نوشته هایشان تبلیغ می شود . در عین حال بحث گفتگوی فرهنگهای آقای خاتمی نیز از همانجا سرچشمه می گیرد . تعریف متمدنانه ی این تئوری اینست که هر ملتی بنا بر فرهنگ و اعتقادات ملی خود با پدیده ها برخورد می کند و بر این اساس تعاریف خاص خود را از آنها ارائه می دهد . آنها برای اثبات اینکه اسلام واقعی مورد نظرشان نه تنها ضد زن نیست ، بلکه بسیار به حقوق زن احترام می گذارد ، به نقد فمینیسم اروپایی می پردازند و آن را عامل از هم پاشیدن خانواده ها می دانند . به نظر آنها بحث فمینیسم غربی که طالب برابری کامل حقوق زن و مرد است ، یک نظریه ی انحرافی است . آنها معتقدند که تعریف ایرانی از فمینیسم از تساوی حقوق صحبت نباید بکند ، بلکه می بایست بر حفظ نقش مادری و همسری زن تاکید ورزد و برای نقش مادری و همسری زن و نقش شکارچی گری مرد ارزشی یکسان قایل باشد .

این تعریف که در عمل زن را از حضور در عرصه ی مستقیم تولیدی - اجتماعی بر حذر می دارد و وی را به ماندن در همان نقش سنتی مادر - همسر تشویق می کند و به یکی از مهمترین راههای رهایی زنان ، یعنی کسب استقلال اقتصادی پشت پا می زند در تناقض مستقیم با آرمانهای جهانی مبارزان راه آزادی زنان قرار می گیرد . اینان با بی شرمی تمام و با بهانه ی یافتن یک

تعریف بومی، واژه‌ی فمینیسم را به سرقت برده‌اند و با اضافه کردن یک پسوند اسلامی به آن تمام افکار عقب مانده‌ی خود را با بسته‌بندی مدنیّت و به خورد این ملت داده‌اند و به مانعی بزرگ در راه شکل‌گیری جنبش برابری خواهانه‌ی زنان ایران بدل شده‌اند.

مهر انگیز کار در کتاب "زنان در بازار کار ایران" می‌نویسد: "نظر کارشناسی نقش تبلیغات را در افزایش یا کاهش اشتغال زنان تعیین‌کننده می‌داند و عقیده دارد: طی سالهای 65-1355 تعداد زنان شاغل از 1/2 میلیون نفر به 975 هزار نفر کاهش یافته است و بدین ترتیب نسبت اشتغال زنان از 13/8 در صد به 8/9 درصد رسیده است. طی این سالها تبلیغات گسترده‌ای بر نقش‌های غیر اقتصادی زنان انجام شد.

تبلیغاتی که وظیفه‌ی زنان را مادری و همسر داری و خانه‌داری معرفی کرده است. این تبلیغات با توجه به ذهنیت‌ها و باورهای همسویی که ریشه‌ی عمیق و دیرینه دارد، باعث شد کارفرمای خصوصی تا آنجا که می‌تواند از به کارگیری زنان خودداری

ورزد... همچنین اشتغال و حقوق‌گیری زنان بطور متوسط 11 درصد در هر سال کاهش داشته است. زنان شاغل در بخش خصوصی در سال 1355 بالغ بر 936 هزار نفر بوده‌اند که در سال 1365 این رقم به حدود 500000 نفر کاهش یافته است. به این ترتیب اشتغال زنان در این بخش از 13/5 درصد به 7 درصد کاهش پیدا می‌کند."

در جامعه‌ای که زن ستیزی خشن اسلامی، فقر، بیکاری، فقدان آزادی، مشروعیت داشتن وحشی‌گری روابط پدرسالارانه، افزایش خودکشی و خودسوزی زنان همه‌ی اقشار در اثر این فشارها، رواج فحشا، خرید و فروش دختران دبستانی، قصاص، سنگسار... حاکم است، این دل‌بستنها به مبارزین دروغینی که به بهای حذف مبارزین واقعی بلندگوها را در دست دارند به کجا قرار است ختم شود... و بعد تبلیغات مداوم این سالیان که گویی به میمنت وجود این رژیم، زنان ایران همه مشغول تحصیل و سازندگی پیش رفتن بسوی آزادی و برابری هستند. من منکر این واقعیت نیستم که بسیاری از زنان ایرانی علیرغم تمامی این فشارها و برای پایان دادن به جهنمی که برایشان ساخته شده، روز بروز بیشتر به کسب علم و دانش رغبت نشان می‌دهند. اما سرانجام بسیاری از این زنان که طبق آمار موجود بیش از مردان به تحصیل در دانشگاهها مشغولند، چه خواهد بود. آیا صرف تحصیل کرده بودن در جامعه‌ای که قوانینش برای علم و دانش این زنان ارزشی قابل نیست و آن را برسمیت نمی‌شناسد و بر پایه‌ی پروپاگاندای کاذب و تعاریف سنتی از نقش زن استوار است، چه خواهد بود. همه‌ی این زنان پس از پایان تحصیل و حداکثر زمانیکه بخواهند خانواده تشکیل دهند، باز با همان مانع عمومی قوانین نوشته و نانوشته روبرو هستند. آنها با امضای قبالی از دواج بخش عمده‌ای از حقوق انسانی، روانی، معنوی و جسمانی خود را به مرد و قوانین حامی او تقویض می‌کنند. از این لحظه ببعد مدرک به هیچ دردشان نمی‌خورد. اگر شوهر با اشتغالشان موافق نباشد، باید خانه نشین شوند و بعد، بچه دار که شدند، باید تمام زندگیشان را صرف مراقبت از فرزند کنند و در چارچوب خانه بمانند و اگر از زندگی‌شان ناراضی بودند و خواستند جدا شوند، می‌دانند که پس از جدایی هیچ حقی بر فرزندانش نخواهد داشت و باز تکرار این دایره‌ی جهنمی...

آری این خانه از "ریشه ویران است" و با سیاست گام به گام و ذوق زدگی از تگ گامهای گاه به جلو که پس از مدت کوتاهی دو گام به عقب باز می‌گردد، حل شدنی نیست. مردم ایران و بویژه زنان روزبروز بر اینکه این جنبش نیمه حکومتی باصلاح اصلح طلبی چون داروی آرام بخش، درد را برای مدت کوتاهی ساکت می‌کند، اما ریشه کن نمی‌کند، واقف تر می‌شوند. این حکومت باید برود. یک همه پرسشی عمومی شکل حکومتی آینده‌ی ایران را که به گمان من جمهوری دمکراتیک ایران نام خواهد داشت، به کرسی خواهد نشاند و تنها در این صورت است که زنان ایران می‌توانند خواستهای خود را از طریق تشکل در ارگانهای مستقل خود به کرسی بنشانند و به جزء جدایی ناپذیر قوانین ایران دمکراتیک آینده تبدیل کنند.